

۲۵
که داروغه آنجاست نبودن متولی که قاضی اعلم اکرم
مرحوم بود نوشته شده که همراه امان الله خان بود
اما کمان نیست که عالیجاه پیشتر با نجا برپسند باید که
بآن عزیز گرامی بنویسد که چون در حجت بنیاد
بزیارت والده ماجده خود خواهند رفت و آنجا متولی
و خوجه واقف کار نیست مگر بنویسد متولی بکنیم
خواه از ملازمان و شاهی یا سرکار خود برای مرمت
روضه و جای منزل آخرت همیشه میانه کلان خود
که پیش مسجد قدیم قرار یافته و لطیف آغا انکه بیرون
روضه عقب مسجد مذکور مدفونست بکنار الله معمار آنچه
باید گفت بگویند دی شب در نالیشان رقع طولانی
از مردم کلبه ملک خوانده شد تعدی بسیار و خلاص

شرح شریف و بدعت‌های تازه نوشته اند فرزندان
بها و اصلا راضی بنظم و احداث بدعت‌های بدست
از زبردستان و منعم خان دیوان ملتان لا سورتقار
این اعمال ناشایسته و بدعملی فوجدار نایب فرزند
زاده نماید و از وکیل پرسیده عرض بکند که کسیت
و نوکر با دشامی است و چه منصب دارد و چرا چنین
غفلت دستم میشود فردی منته ساد و نجشی فوج دود
الفخار خان بهادر که بیار علی نوشته بر بالای فرد
چیزی نوشته ام رسیده باشد بای جان یا سخنان گویند
که پسر شید است خود را که پیشه ست نایب دیوان خجسته
بنیاد کرده تغییر کرده دیگر می‌پندست بکند و او را
البته و پسر را البته بحضور پهلند میرزا سپید و باب

که همراه مغلیان میروید و در رودخانه پسر که پار که میگویند
 که آینه کاری کرده بر کار ضبط کرده به پوت
 بسیار دواور که زن مسلم کرده بحضور پسر و تا کید و
 نوشته حقیقت کابل فرستاده شد نقل خلاصه آن
 حال بدید این جمیع مقدمات از بی ضبطی و تسلط
 افغانان بعد از رسیدن خوب تحقیق نموده از قرار
 واقع بنویسد دیوان هم خواهد نوشت از منک با
 بر قذران که آمده هم بر پسر نوشته دیوان کجرات
 با خطی که فرستاده او با فرستاده رسیده بود
 فرستاده شد که مطلع شود لیکن ^{آنوقت چنانچه بود} ~~آنوقت~~ گمان
 مطلب بودید نشد متوی اند چه وجه استغاثه بخار
 و عدم اسپتر دوا مال جهازات و نا امنی طریق

بهر آنچه در باب غزل نصب بخاطر او برسد معروض دار
که تجار و قاصدان حرمین شیرین در اضطراب دارند
عرضه داشتی بمحمد عظم نوشته بیار علی بدید که زود
بفرستد سگانه غری در خاندیس روداده از نقل دو
فرد معلوم خواهند نمود و بحر حال شکر است چون
سورت اخل کجراقت سید کاخان باو یکری بگویند
زود بفرستد اگر اشتیاق این جانب وند تنبیه نمایند
و خزانة که نظر علیخان می آرد تا پس حد سورت بهروز
خان مایم خاندیس رساند و برود و فرزند زاده بفرستد
و مالوا نرفته اگر برود این حکمت و الامیان مار نیرو
احمد نکر در سرود و در باشد و تنبیه کفره فخر منتظر باشد
و ذوالفقار خان بر تقدیر شوق اخیر یا احمد نکر رفت

کامکار خانزاد و قافله که جمع شدن باشد از خجسته بنیاد
 جمعی نشسته باده بطلبند و بحضور بسیار و تهنیه کفره
 متفرقه مابین خجسته بنیاد و احمد نکر و تها لیسر بکند
 اما شایان هم در حد و د فوج داری خود با خان بهادر
 رفیق باشد و یکم قضیه زمین بر سپهر زمین گفته اند آنچه
 باید کرد از قوه بفعل آرند قلعه را جلده و غنقریب
 مفتوح میشود ^{اگر غنچه خدای تعالی بخواهد} ان شاء الله العزیز الغالب از جانب بر
 که مورچان بود و بقلعه درآمد و کفار نکونسا را کشته
 و خجسته اند چون یوار با میان قلعه بسته اند در پنا
 جدار دست و پائی نمیزنند و حرکه المذبح می کنند
 صوبه کجرات مثل دکن و کابل و بنجا لایست که بنا بر
 بعد مسافت تجویر ناظران منظور میشود من بعد

برویه معمول عمل شود که قریب است تا آن وقت بوعده عید
 کارتمشی میشود و سوره جایی کم منصب نیست مردم پیش
 منصب تا پنجه زاریان اینکار داشته اند میگویند که
 فوجدار و سود که دو حد باشد و ملازمت شما مکرر و
 پرو فرم شده بحالت در ملتس خان بجای و بر
 پنج لک نام سورت اینقید است که آنچه زیاده از نخواه
 منصوب باشد باید اگر وکیل منصوب راضی بگذاشتن و
 عوض در محال قیدیم باشد فها و الا از همان محال که
 از و تغییر شده بدید لازم نیست که هر کس هر چه
 بخواید داده شود و این استیج آنست که خواهیم لایحه
 و سرانجامه که پس وی کردنی از زرد و شانی بپایست
 شب در ماده پس میر احمد سید علیخان که بهما حج
 غیر مقبول بحرین شهر یفین میرود که صد رایران شود

و نکذاشتن زر نقد و حجب بمقتضای بندر خانه زاده
 خان با نوشته باشد تا یکد زود نویسد بسید
 امجد خان نویسد که تولیت روضه یکم صاحب
 غفر ^{پایه} لها از تغییر سپر قاضی اگر محان با و مقرر نموده شد
 با تجار فقه سلام مابرساند و بطریق که بالفعل آنجا از
 خیرات و علو رخانه و خوشبویی روستنایی و غیره
 مرد و زور و زعرس مقرر است و خدمه و جاربکش
 و دیگر جزئیات بتفصیل نویسد و مینوشت باشد
 خدمت بهر صدر الصدور بنویسد تا یکد اکید
 بذوالفقار خان و معلمان مکرر نوشته بنویسد که در او
 خزانه تاخیر بسیار شد ^{چندین روز تا برسد پس آن وقت} ^{کفته اند اندام}
 بتجارت همه وقت میسر بود جای نمیرود و حالت مردم

از بسیاری طلب و کرائی غلبه بجایست رسیده بمیرزا
پیک کز برادر سزاوارتم بنویسد بفرزند زاده
مکرز نوشته بفرستد که خان عالم جمعیتی دارد و تحت
خدمات میکند یا او را به نیابت خود بر ما بنویسد
و خود در این باشد یا او را آنجا که نوشته خود بر ما بنویسد
بیاید که ذوالفقار خان طلب حضور شده و از احوال
خیر مال خود می نوشته باشد و از حکیم معراج مفصل
و مشروح بنویسند بدست سوارهای کوچکی یا سپاه
بفرستد استغاثه مردم کلهر ملک از نائب فوجدار
خوانده باشد و بویکل گفته باشد و آنچه نوشته شده
مرقوم نموده باشد الظاهر ظلمات يوم القيمة در نیولا
از دارا خلافه چتری شنیده شد نوشته دیوان

بنوید و کو تو ال و آن سند وی مقدم بقاضی آنجا
بنوید و نقل اخبار مسموعه بدون اسپم نویسنده باید
نوشت که این چه پشمین داری و مسلمانیت و الهوت
آقوب من شرک النعلان فالهقه قوت و الله اقرب
نزدیک است از دو عالم و بعد پی پی پت قیامت نزدیک است و خدا نزدیک است
از هر چه میسر شود باید مقید از اقیید کرده در
ارکانجا مجبوس کنند و همراهان را کو تو ال سپار و که
مقید دارد بند و القار خان بنویسد که اینجا غوغائی
را خان غول پاوه جهنم اماده بسیار است اگر تارید
این نوشته خزانة با مغلخان وانه نکرده باشد
یا نزدیک باشد مغلخان ابا همرا بانس در حجبته نیا
کند آشته خزانة را خود زود و بحضور بیار و برای شرافت
تو بخانه و غیره از انتقال عاقل غافل مر با حاصل حاصل

خان بهادر پشم چرا در خجسته بنیاد و بر مانپور باشد و لا
 آنچه نوشته شده بران عمل نمایند و روز رضا جو خان
 رخصت چند روزی برای کار خود و اجتماع جمعیست بدقت
 شاید توقف بکند اگر چه بر راههای کابل که سه رست
 مطیعیم اما چون تی که نوشته خوب بیاورند و از خان
 مذکور نقشه شیا قلم تفصیل منازل و تنهها و تنهها و
 که در عمل ناظم متوفی بود با اتفاق دیگر و افغان منکب
 بر قندازان که درینولا آمده نوشته بگیرد و آنچه
 بالفعل است راه خیر و علی مسجد و راه کهنه پراویند
 خاک و بکشتات کوها و بخش بالا تا کابل نقشه
 مفصل هر سه راه تفصیل مسافت و تنهها و تنهها و
 و فوجدار و الو پس افغانان که بجز کدام تعلق دارد

و نوکر با دشناسی چه دست در بچه علوفه و منصب آنچه نادم
از بالا دستی گرفته میداد چندان بود در رضا جو خان
چون با امیر خانم حرم در کابل بود و خدمت بخشیم کردی
و واقعه نویسی اخوب کرده و الحال بجای پسر عب
الرحیم خان محمدی که اصلاً آشتنا بمعاملات آنجا
نیست بفرستیم بخشی اول هم میتوان کرد با خدمت
واقعه نگاری خدمات اینجا بدیگری مقرر خواهد شد
که رفتن او ضرورت آنجا آدمی که واقف کار آنجا
باشد نیست بامامشان و نوشته بفرستد که خزان
و قافله که مغلخان در احمد نکر گذشته بجای در کد هفت
مرجاری پیده باشد با خود گرفته یکم سر لای آورد و رساند
برود که از اینجا جمعی نرسد تا ده بحضور می آوریم

از نوشته ناظر ظاهر شد که من زنده زاده بخت
 مند وی کنج بنام خود آباد کرده اند عیضه بنوید
 که کنج و مند وی که معتقد شد البته در کنج قدیم و پیم
 پوره حاصل کم می شود و در صوبه داری همین پور خلافت
 پوره و مند وی بنام والده ایشان مقرر شده بود
 چون بعضی پسید اعتراض کرده شد و موقوف
 کریم و الحال خوبه منظور چهاره بخت شیطانی
 بنعم خود گرفته محصول آن من زنده و دشنام که کنج نو
 قرار دیند تمام رسد بانجا خواهد رفت اگر چه مارا تم
 باید رفت اما تا نفیس است نخ است نمیتوان اغراض کرد
 باید که بدستور مقرر تمام رسد در یکم پوره و مند
 باید دار و غده را اگر خاین باشد تغییر کنیم و بعد قضا

بخشی مغرول بکنند که دیانت میگویند یا دیگر می و
کارهای باو شاهی بنو کران پدر خود و خود بنیف منو
باشند اگر چه جواب این مجمل نوشته شده اما مفصل باید
نوشت که دو فوج سوای فوج شما که با مالوا برو و در اینجا
کسی نمایند و انتشار کفار همه جاست چه برار و خجسته
بنیاد و چه در اینجا که ما میم و چه در کرناکت حیدر آباد
و حیدر آباد و چه خاندیس کار شماست که بسرونج
رقته اینها را از مالوا بر آید که از سرو فوج پیش تو نهند
رفت آنچه در ماده پتو جی توجیه دار و نغمه نوشته
لا پسلم این سپاه را او برای همین جهت عرض کرده بود
حکم بخالص خان نموده حواله وکیل کرد و تقصیر خان کوثر
یا و کملت اسبان معیوب و لنگ و لوک در سر کار بادشاه

نپاستد و اگر از جایی باید که توان پس داد بانعام
 میدهند و نگاه نمیدارند که ضابطه مستمر معمول است
 اگر بجا بجان که کار طلب خدمت بکلان و مصالح و
 فزودیکت بشود و همه بحال و بجا میماند عدم دیانت
 او چون ظاهر شده در خاندان خالصه و خزانة بوده
 مرتد مردم آنجا گفتند که از خزانة زر گرفت
 جمعیت نگاهدار قبول نکرد و شعر کم انا و می سولا تصع
 التنا و افوا و می افوا و می افوا و آنچه از خدمت
 ما مورد رشوت و مندهای شتاق خدمت نوشته
 شن غافل از غامضی در غفلت آباد شنیده زنها
 زنها را یک میدهند و ده بظلم میکنند و ظلم طلب
 بوم القدر مبارک رو میتوان نکر گفتن سخت و رشوه

اگر چنانکه نامزد و دلدار و الاقل متاع الدنيا قلبیست
استغفر الله استغفر الله و استغفر الله و استغفر الله
بنام زین الدین علیخان سبله رعایت خدمت متعلقه
مقبض خان مرحوم و مرحمت اضافه و نوازش و خلعت
و خبر داری امور مستوره که داخل فرمان میشود و فرمان
بنام ابو محمد خان در جواب عرضه داشت و بعد
رسیدن خبر خلعت خان مرحوم و مقرر شدن خدمات
برین الدین علیخان رعایت نامی با و و طلب حضور
با پیشکش خانم فی سیوم سرمان بنام احمد خان
پسر زین العابدین سبله خدمت قلعه داری ماسولی
بی اضافه منصب و خلعت در فرمانین الدین علیخان
پسردن قلعه ماسولی با و باید نوشت قاصداتی که از

پیش از زند علیجاء آمده اند نقل فرمان نوشته می
 حواله وکیل بکنند که بفرستد خزانة پراپور رسید
 باشد و زند زاده بها در اگر در خاندیس باشد و
 مساعد بگیرد و اگر گذشته و خزانة بختیاریه
 ذوالفقار خان آن دولت از خزانة گرفته باشد و
 بجا در مذکور برساند بدست را و دولت که زمیدار
 بنده کند است بفرستد خطی که سیفان بختیاریه
 فرستاده اگر بهمان مضمون است جواب شده و
 بفرستد که پاسخ گذارد شده شود در عرضیه که
 خواهد نوشت بنویسد که در دی در شهر و پور
 پرون بسیار میشود سابق اینقدر بعضی نمیرسد
 و در صوبه داری که از خود خبرند ششم هم این قدر

بنود سبب چیست تا کید بخند و در ضبط و بر طاکری است
 قتل و ضربت یا ده از حد و شرعی نشود شاید بی اجر
 نباشد بمحمد عظیم بنویسد که شما زیارت میمان
 اللطیف فقه بودید و و کانه تحت مسجد و مسجد
 کرده از صفا و عدم آن بحسب ظاهر پسری نوشند
 متولی و مدر پس او دیدید یا نه حقیقه مفصل بنویسد فرما
 عنایت صوبه کجرات رسیده باشد و بحسب محمل و
 شده باشد بحسب ناظران فوجداران صوبجات و
 تا کید بنویسد امیر الامراء که بدعت و ظلم خود کرده
 و خصی نمودن آدمی بر پا کرده بجهت و جهت تمام منع
 کند و مرکب قرکب این امر منع شود بکیرند و بجزو
 بنویسند بالفعل می که هر که مظفر مکر نام دارد و قلعه

دار بادشاهی میباید و داخل صوبه ملکانه است
 شاه محمد نامی خواجه کن میباشند که ز بر دار مخفی بدو
 شهرت که باین کار میرود بنظر پستند که بانو جهاک پیش
 او باشد گرفته پارد و صدر الصد و بر خانیفر و جنک
 نیز بنویسد و یوان بناظم مالو انویسد که با وجود
 رفتن خانیفر و جنک اسپم بایستی تعاقب دزدان
 بد بخت چهره در قلعه نشسته تماشا می بیند اگر خدمت را
 میخواهد درینوقت که خان بجهاد و خانیفر و جنک
 دزدان یک سرویج نیامی بد بخت زده و تعاقب او
 دارد و او به بند یکه که کند و کد بهد کر نیخته میرود و پروان
 بر آید و سه بندی از سر کار بگیرد و فوجداران و
 غیره متعینا جمع کرده بمهند ان ریزه بی و افغان میبند

باغی که مید از خالی دیده رعیت آزاری میکند بزد و برادر
و بکشد و به بند دوزخ شازده که هر حرم و موجب لرزه است
روانه بر پانچور بکشد و ماند و را در جای گیر خود و کیره و قلعه
و بار را بقلعه داری که تعیین شد و سپارد و بنوازشخان
هم نبوید که با تهاش خان نصر بجنگ او را بحال که دیم
اما او بحال خود نیست ماند و را خالی گذاشتن و در قلعه
و بار پنهان شدن چه معنی دارد به بر پانچور سپاید و همراه فرزند
زاده بجنگ در باشد در دکن جای گیر خواهیم داد و یا سالیان
مقرر خواهیم کرد و پست هزار روپیه که زبرد داران ششما
برده بجنگ و دوبرسانند و سزاوی بکشد بعد نوشتن
عرضه داشت و رسید فرستاد و شد سه بندی مساع
داده میشود و خوراک و آب معاف شد شازده میر پسر

خزانه و غیره بایشان بمانی که در پناه و راز صر فخاص است
 و خل و خیر و تقصیل اشجار و اثمار آن اگر باشد نوشته
 بنویسند و الا بطلید آنچه در میان کمال الدل اگر برای
 خرج صر فخاص دخی باید با تجار کشمیر یا سورت که کمان
 را بابر بخشاید نباید باشد و علم فساد سبع دشته باشد
 بمضار به یاه اسطه که دیگر می بکند و زربا و داده شود
 که ظاهر و الی را تجارت منعت که تصرف عامه بعد
 اوست این علم مسلوک نیست اما در کتب موطور است برای
 کرد و ری که خجسته بنیاد اگر محرمان قبول نکند خوجه
 منظور که آنجا است و نیابت امینی نامی پوزه نواسها
 اما نشان مرحوم اضافه نمایان در پوزه موطوره آورده
 و مانع و بخش پوزه را بنر و تازه و جاری می شمر کرده

خوبست سعادتمند پس خوانده خوجه نصرت خوجه چهار
 جده آنوالا کجاست بهین وقت در منصبی خدمتی در خور
 حال اشته باشد کافیت بفرزند زاده بهادر خور
 نوشت و از تحسین تو دو میر احمد خان سینر بنویسد رخ
 غلبه بسیار کران شن پیش نمی آید و کران بر میگردد و چون
 سید غضنفر تعدی میکند و بکنج کلان نقصانی و شر
 ندارد و میتوان کنج دویم تدار داد و باید دید که چه میشود
 متوجه کلان علی الله سبحانه اگر فائده کرد و بهما والا بدستور
 کابینه اندام بر خدای یاری خجسته
 سابق مقرر خواهد شد اگر کم حوصلگی نیست آدم مختصر
 آه آه یک کس دیوان بجالا و بحسار و ناظم و دیوان
 ادو و یا با استقلال مرا خدایان حوصله نیست شاید بنده
 خدایم باشد بحسار حال خیزی از پسر عرض عرض بقتل

قال باید گرفت ناظم از ملاحظه دم نمیتواند زد و مردم را
 نظر بر کفایت دنیا است نه کاری آخرت بفرزند زاده
 بهادر بنویسد که در سکارگاه کمراره بر ما پور شیر و ببر
 و نیله کا و بسیار بود شیر کشی خود به نیت دفع ایندیش
 طاعت باشد و همه وقت میتوان کرد سکار نیله و استقصا
 استعمال سواری بند و ق اندازی جهاد بموش
 میتوان کرد بند و بست و پند کفره و اعوان انصار آنها
 اتم مهم اگر در عمارت ارک هم که مشرف بر دریای
 و مکان مرغیست خواهد بود و و سما نجا باشد که سنده را
 خدمت داد و کشتن غریب است دیده و دانسته
 و از عمده باز پر پس آخرت که در کتب آمدن مثل
 چه جامی حقین استن جاگیر باید داد داد داد و از دست

غفلت داد و ادعیات مرصوبه که خواهد بکنیم بهتر از
بکالا و بچار که از زانی و فزوانیت جانی نیست
که دوزخ پر نان میگویند صدر الصد و جمع مراتب
مجملا نوشته بفرستد تملکو کن نظام الملکی که وطن سید
از زمان علی حضرت فردوس منزلت انار الله سر بانه
و جعل جنت الفردوس مکانه منقوح شده در فور
و کرد ایند بشت فردوس علی او
سیوا و جنتی ملک خراب شده تا حال با صلاح نیامده اما
محصول حاصل چهارات خالی نیست فوجداران
نایه اند و وصلتها در میان بعد از تحقیق آنچه باید
داد و داده خواهد شد معلوم شد که سید از جانب الله
از قوم نایه است از ماست همه فساد باقی مسئله هستی
که هدیه امر ابوالی و اولاد او در خلیت المال است

۵۵
و پس دادن خود چو نظر بر آستانه و تالیف قلوب
الحال که معاف کرده اند معاف شد شما تا فردا پور
بالای کوتل در کشت باشد چون میراثش تملک کن گرفته
از حضور کسی نتوان فرستاد و عنقریب میرسد
مغلخانرا میفرستیم انشاء الله تا آنوقت بتاکید ما
ناظم بر پانور که شیخ اسمعیل پسر منصور خان مرحوم
وای ای خود بتک تک پای راه جاری دارد در ^{جنت} ^{الهدی}
علی بن ابی طالب ^{اول} باشد چه پسر جا از قبال کفره
باشد بگیرند و به بندند و تهانه دار یکی منصب معاقب
نباشد که خوشیان اینها بکار آمده اند و استخوان شکنی
در کابل تدبیر است بعضی را بعضی را انداختن و میان آنها
نفاق انداختن آدمی در بیماری مغلوب ^{میر} ^{شود} ^{میر} ^{شود}

و دانم را خلاق گفته اند ^{که لا یسبح الا الله} اگر آقا پیک از خوب
 پیدار شد بهتر و الا کفایتان ^{چشم} برای یوانی خوب
 و دیوانی کرناکت بدیکری میوه کثیر امسال برپسید و
 موسم گذشت خبرنا امنی راه شینده پوتات
 نصر پتاکوه باشد و الا تابر با پنور خود میسر سید باجر
 اگر یار و سهلت که نقصان میگذر به پوتات نبوسید
 و بفرزند زاده غریز نبوسید که اگر میوه از کابل و کثیر
 بیاید دیده آنچه زید پیکرند همه بفرستند رزق
 معلوم مقسوم البته میسر نقل این نوشته را پس فرزند
 زاده غریز بفرستند که فرامین مشتمل بر فستق مالوا
 صادر شده یقین که از بر با پنور روانه شده باشد
 صوبه را اگر نخواهند دیگر می تعیین شود ^{و ان شاء الله}

طول لامل فانه بوضع حسن العمل بدیوان نبوسید
 درانی هبید ^{چون رستگار از ضایع میکند عمل را}
 که سر رشته آنچه بر و امن بفرستند که در اینجا با وجود
 شود واقعه شکر فرزند زاده عزیز امر و زر پسید
 ظاهر شد که نکس مکرر شده بجاذق خان نموده شد آنچه
 او نوشته است پیش فرزند زاده بفرستند با وجود
 بنی قونی و عدم حد پس و این قه شش بود که در تدریک
 غلط شده و نوشته شده بود باری عاقبت بخیر و
 عافیت باشد ^{و خدا باشد چه به بهر کسب} از دفتر و وقایع او را
 رفتن خان فیروز جنگ بهادر بوالکن کهیر از اول تا آخر
 بر آورده بفرستند مردم از عسر میروند
 چون که میکنم مانند بسی پس آن شیر فغان میروید
 محمد قونجی مرحوم پستاد اعلی حضرت و من غافل از

باجل آنچه گذشته و بر آنها که خوکر منصب و جایگزین شد
 وضع فقر و فقیر زادگی را از دست داده اند میگذرد
 میداند و کان ابو یسما صایحی بجای از آنها هم باید خود
 بهر قاضی نوشته باید گرفت و منصب آنها را بجا
 باید کرد و بعد ریت المال که طابع مایل آنست چه
 توان گفت در کثرت و چسبندگی خاطر مانده که امر معروف
 و نهی منکر کرده شده بود برای رفع بکاه پس
 کاپور که بعین انحصار است دیگر پوشیدن سرویل
 و ستر عورت احوال چه میشود و بعمل آید یا نه و محسب کثرت
 کیست اگر چه قمیض نیرست اما میداند که خوب پوشیده
 نمیشود بعضی ساند نقل مشرف و الفقار خان بهر پست
 و تا یکد کنند که زود بر سر این بی سران سیده بنشینند

کند و بعلخان بنویسد که خان نصر تحبک رسیده و اند
 بفرزند زاده نوشته نقل فرد فرستاده ذوالفقار خان
 بنویسد که او چنین بنویسد و شما آنچه از امان
 و فرارند اریان بنویسد میدانند تا کیدی که برای
 اخراج و تهاجم بندی شده باید بعمل آورد از حضور
 سر اول میرپد پشتر شود و بهتر بود ذوالفقار خان اب
 یکمقدّم بر خط او نوشته شده زیاده باید نوشت
 که آنچه ما را باید نوشت و بنویسد کار او مجهد است
 چهره میکند اگر گوشت سر اول میخواهد والده ماجده او را
 بنویسد و سر اول تعیین کنیم و نشتن با ملک تیدیم
 و قلعهها را بآنها وادان مصلحت نیست خالی گذاشتن
 ملک و تصرف آمدن نقل نشان فرزند زاده را که

از فرار و اخراج اشتر از با بکار نوشته بفرستد بخان میرور حکم
 هم نقل کند و خبر آمدن نماینده که عجب از آن
 خان بهادر بی یو ورنک مرجا باشد او را بکشد و بزند
 و دست از تعاقب و بازدارد بدیوان هم مایکند
 بکنه بکمر فغان نبوی که وقف ما بحسب تقدیر که مکر
 و مکر ندارد بسیار شد شما خود تارک شن آید توفیق
 رفیق اما بقنا شما که جو نیست منصب دار و چه بحضور نیاید
 یا بوضع شما باشد خود چه کشمیر را که بالفعل در میان کار
 و جا و دل نیاید ایمانان کرده سیح مگوید مسود
 فرمان قلعه دار خیر باتشخان پسر منصور خان سپارد
 و خود بحضور پاید و بنام آتشخان شت بلخر خد مات
 متعلقه مغرول قلعه دار می خبر میوانی معمول نوشته

بنفر پستد باضافه منصب تا کیده ضبط و ربط و تنبیه
 کفره مرده اضافه نظام چپا ر صد سوار است
 مراتب بنفر پستد بر آن خانه زاد و پسرین هم رض کمال
 اعتماد است بنحویکه مناسب اند بعل آرد و ما را رسید
 و اند بجهت در کده و از اخبار آزار پستد را نباشد
 و از امر ضمت هموشن ^{بپشتن} بنفرزند عالیجاه
 و چون پارس شود پس و تقادیم را و با و یاری بخواهیم
 بنویسد که در نیولا در حجرهای نعمی حب می از
 اموال خانجهان مرحوم برآمد چون نفیستی و ندریت
 داشت با کل سلیمانی استعمال سرکار فرستاده
 درین ضمن یک کس خاتم بندی که کار کشیمزنی نظیر میکند
 از یک کجده پیشکش آورده بود و نیز با خج غایت
 دو ستار کج کخی محموم تو که بادشمنان نظر دارند

فردی بحسب برهان الله خان قلعه دار نصرت آباد
 بمطالعه درآمد پیش نخلص منساده شد که از رود را
 و غیره پرپسید و حقیقت کار بعضی سازد کامیابان
 هم می گفت ^{محمد} الله که آرزوئی مان اگر برای ضبط زمین را
 فوجی باید فرستاد و میرنجشی که همه صفات آراسته است
 زود بزود خبر در گذشتن فرید خان رسید برای قلعه
 داری ارک سورت باماشان نبوید که تا رسید
 قلعه دار خبردار باشد و برای قلعه داری چند کس را
 نام نوشته نفرستد و مسوده فرامین بنام فیروز جنگ
 و نصرت جنگ کرده بنفرستد بنفرزند زاده عزیز فرمان
 نوشته شد مضمون من این با نقل زود بدو و الفکار خان
 بنفرستد چون اول برای همین کار بخته بنیاد فرستادیم و بعد

دادن خزانه و قافله حسن و این کار است از نوشته
 همچنین ظاهر شده پس اغراض و اغافل و انتظار حکم مجب
 چه مناسب باید که بوصول این مان جمعی در خجسته بنیاد
 احتیاطا گذشته بر سر اینها و نهی ای جنبیان سیده
 فوجداران سحرکاره بی غیرت با خود گرفته بگذارد که هیچ
 جا نماند چپا و نی کرد و درین باب یکدیگر و قدغن تمام
 داند مغل خان از پرنسپا خندان و قافله می آرد بلکه گذشته
 باشد بخانین و زجنگ همین طور دست دغن قاید نماید
 و احتیاج نقل فرو فرستادن نیست که در حلقه او اینها
 نیستند و دیگر مردم متمرد و سرانین العابدین خان بنشینند
 با و پس بنیضمون الحکم بنویسد نقل فرو و نقل فرمان
 نصر تختک با فرستادن از واقع کجرات ظاهر شد که در کا

پشیمان شده با فضل خان که در تعاقب رفته نوشته که
 من اسمہ کرده ام اگر تقصیر معاف شو و امید وارم و فرزند
 عالیجاه او را امتثال کرده منصب جاگیر و خدمت بحال
 داشته سند بغیر جاگیر و تنخواہ بدیگران بدو و اگر داده
 واپس بگیرد و بذوالفقار خان مکرر بنویسد کہ فرزند زاده
 عزیز نجیب بنہ از برہانپور با وجہ نقصان و اندہ مالوہ
 شہابفر واپور آملہ خزانہ کجرات کہ در برہانپور گذشتہ
 بدرقہ فرستادہ بطلسد و روانہ حضور نمایند کہ در
 بہادر کہہ باینجا برسد و در اینجا از جانبین کہ برہانپور
 و خجستہ بنیاد باشد خبر دار باشد و راہ جاری کنند
 و تہنہ نیے سران کفرہ و دزدان بی سروسامان ہجو
 متعال متعال سبحانہ بکنید تا رسیدن باسلام پور

۶۰
پس از آن آنچه نوشته شود بعمل آرید بناطم اگر بنویسد
که اگر از عهد گرفتن سننی رفته برمی آید زود بکشد و بگوید
و اگر بطول کشد فکر بر صل باید کرد کلیاتش با خود بدو
درین ایام که بر اشکال آب در انجا پست آسانی میشود و
تحقیق بنویسد در عین انتظار رسید یک لک و پیم بدو
دفعه از خزانه اکبر آباد مساعد میدسیم اگر درین سال سننی
تواند گرفت بدیوان پسند بفرستد که نوشته بگیرد
و بدو و متیصال ممکن نیست که تعهد و راز کار میکند
حب الحکم آخر رفته باشد که شایسته داده بآلوار و
بعادل آباد رفته اردو جانب پانپور و فردا پور و خجسته
بنیاد خبر دار باشید این بدو نتان نیی سر و سر دار نمند
القلند آنچه بچک ما آمدند و بر سر خورند و بر کشته

سنگ بر سر زدند و خایب خاسر شدند و کجرات
 سرورشن بر آورد و به سورت بکلانه و تمام ولایت
 باوشاهی اتمی از نذسا سو که بدست آنها داده شود و این
 ممکن نیست میخوانند و می پریشانند کوشن بر سخی اینها ناکر
^{مکتوب کلا} ^{عنه الله تعالی} ^{و فی} ^{برحق} ^{ماید} ^{کشت} ^{و بست}
 و بدرگاسفل و پستما و کجوله و قوت و سناظم بکمال و دیوان
 آنچه باید نبوید و نوشته قاضی القضاة که استناد و
 معتقد است مشتمل بر مصالح و ندمت دنیا از آیات
 و اخبار و آثار حاجت بیان نیست مبالغه تمام بهر شد
 بمنمجان چپم در جواب نوشته تموکل باید نوشت ^{انشاء الله}
^{که خواهد شد}
 تعالی بفرزند زاده بعباد و بامانخان نبوید
 که مرتبه دوم است که آمدن شما بطرف کانداپور

و نمکینه که خالصه و بعهده اما نشان که عمل واقعی دارد
 بعضی میرسد و سبب این معلوم نیست اگر با پستد عا
 فوجدار است خوبست و الا ان الملوك ذوا جلال و اكرامه
 فیروز با جانی که لشکر برود البته خرابی میشود و جوا
 این مشکل از فوجدار برسد که بسبب صحت و چهره این حرکت
 شده و او در چه کار است با وجود خشکسالی از حرکت
 لشکر بر رعیت چه گذشته باشد در فرمان الحاکم
 ابراهیم خان اگر پنجهاریست ضافه یک هزار نفر است نیز
 بنویسد عمل صوبه زور طلب کسی بهتر از حافظ محمد بن
 مرحوم نموده باشد باید که سر رشته عمل در رویه او در
 نظر باشد و اگر محض الله خان که پشت دست خانم و بر
 بخواند نصرتیم محمد اخلص خدمت و کالت میکند

باشد بنویسد که برای ضریح واری کهن چون منزند
 زاده بهادر در اینجا ضرورت جهت سنتی تاکید بناظم
 نوشته باشد بدیوان هم بنویسد که سزاوی بکن
 والسلام اگر ناظم صوبه بحسب رراتیغیر باید کرد پس
 بمحمد عظیم باید داد و او را با و دیه فرستاد بر معامله
 فنی دیوان چندان اطلاع نیست قاضی مرحوم رهش
 از جلو پس مکرر دیده بودیم فرمان فرزند زاده
 نوشته شده اگر باید برگردانید بگردانیم حیف از
 رمضان ^{که نیست بارانند یاری چو پسته شن} ^{سید الشحان} فریاد فریاد لغافه
 سر مجرب را بر شقیه حقیقه حسین جمید از آنکه صورت
 یافته بنویسد که چطور مشخص شد و چو کی شبح ابانفد
 معافست در ایامی که مردم نمی آمدند می مدالحال مردم

بسیار می آیند تا پنهان خود را بفرستند و السلام استعفا
 نامدا مجد خان را بفرستند جواب دلاسا و نصیحت نوشته
 دوسه پست مشوی خوب نوشته آنچه ما کردیم با خود
 بیخ ناپسند کرد و در میان خانه کم کردیم صاحب خانه را
 افسوس صد ری لا ینطق لسانی زبانت شرح
 صد ری و سینه مرا و سینه مرا و سینه مرا و سینه مرا
 بنویسد و السلام بفرزند زاده عزیز بنویسد که در جواب
 ملتزم شما که با عرضیه ناظم مالوا بشما نوشته بود
 فرمان تمام بخط خاص همانوقت تحریر یافته مصحوب کرد
 بر داران میرپد مقدمه ضروری که نوشته شده
 نیست که بر اشکال پر اشکال در مالوا بسیار می شود بین
 انجاسیاه و چسپنده و نامسوار و کومیار دار و حرکت

بعزت می توان کرد و در این جای مناسب گفت
 دوسه ماه که باران بسیار است باید در قضیه زمین
 بر سر زمین نقل سگات ناظم و غیره که مصحوب زبرد است
 بوکل و بار داده شده که بفهرستند فرمان الانام
 ناظم ال ابا ذینند صادر میشود که از آن طرف برکده
 و بندیکه کنند باید مسوده کرده و سر و آن شاره
 برک ^{اگر خواستند} تعالی بفهرستند جواب با و بنویسد که در اینجا بضرورت
 چهاونی شده که ملک نو بنیخیر آمده خوب ضبط نیامده
 در میان ملک چطور چپا و نی کرده شود شکوه همراه
 همان مصرعی که نوشته تانفس باقیست از زندگی
 هموار نیست مردمان ایند باید سوخت و باید سخت
 و کارکنانند اگر با حمد نکر برویم براسی که او میرو

برویم کیانست لیکن اگر کار بشود عجبش چو باید رفت
 حقیقه منازل و کیفیت اسی که میروذ نوشته نیز خوا
 فرستاد درین باب بذوالفقار خان هم باید نوشت که
 ناظم سچا پور می آید از وسم پرسیده خواهد شد و ^{و زمین} _{و زمین}
^{بدر و سبب} اگر ذوالفقار خان امروز می آید وقت
 نماز ظهر نجشی تن او را سپارد و آن معتد نیستند باید فردا
 پیش و سرزند عالیجا به برو که کنکاش و مشوره پندیده
 مقرر شود و در شبانه رخصت شد و فیه نظر در تجویز
 جزئیات امیر که تاخیر و انتظار صد و حکم برتابد مضامین
 نیست و عجب صحبتی انچاسم است که مشتاقان فانی بر
 می آید و نیت پیچ فی بر پیچ فی عاشق شده ^{الای}
 ماشی ارده زده ^{بذوالفقار خان} نبوید که از

نوشته مغلیان ظاهر شد که شما برای آوردن جنس
 منند و پستانج بر پانچو آمده رفته مید و مغلیان در
 خسته بنیاد با انتظار آمدن شما مانده و خزانه
 کجرات هم بی بدرقه نمی آید و مستطران در انتظارند که
 در برهان پور پای بند تپنه کفار نخواهند شد و
 زود خزانه را گرفته می آید فها پیسه و و خزانه
 کجا مغلیان سپا و رد که انتظار از حد گذشت و الا
 در خسته بنیاد که هشتاد خزانه کجرات زود خان
 مذکور سپا و رد به فرزند عالیجاه بنوید که با بکمان
 اینکه از دختر حافظ محمد امین خان فرحوم خواهند بود
 تجویر شما داده ایم اما درینو لا که صبیح خان مستور بمبار
 آمده و از نوشته نعمان خان نام کمال الدین مطالبه داند

از و پرسیدیم گفت که از بطن دیگرانند اگر قابلیت و جوهر
 دارند باشند و الا بر طرف کنند جواب با صواب ملتفت
 فرد بعد از آنکه نوشته شد به سپهبد ارخان و در باب یکم
 و اما و کمال لدیخان متوفی نویسد که شاید بر حقیقه حال
 او مطلع نباشد که از بهشت در جای که خان متوفی بعد از
 ساختن قلعه پست حکم و سر انجام او بار قلعه و حکم اخراج او
 پیش تر سال مال و زمینید ار که در رفته و از آنجا
 و اعتماد را نمی شاید او را امید و امنصب که در بخود بر
 یا خود نکا دارد و بهمد حال خبر دار او بوده و زیاده بر
 استقلال و عتبارند بهد عمارت متقف بر مقبره شاه
 جایز نباشد در اصراف خود و سخن نیست استعمال این
 قبر نیز منع است آنجا قاضی دیوان فاضل و قابل خان

نیز پسند از اینها پرسیده عمل باید کرد و تعلق خود معلوم
 برای ریا و گفتگو هم ماتم و دشمن خوب نیست اما ^{سید مرتضی} الحکیم
 که از واقعه معلوم شد که چنانچه ماه ذی قعد
 بشمار کلک رفته اند امر و زخو در او فراموشی گیران باید
 داشت سعدی هم روز پند مردم امیکو
 خود میکند کوشش ^{برستی با ملک خاتم و ماسوی و باز کرد و نگار} و انما الیه راجعون بخان
 بهادر حمید نیز نویسد که نوشته با افراد بطلان خاص
 در آمد جواب نوشته شد که اگر گرفتن قلعهای رفته
 از شما و میرانش می آید چرا ما را می طلبید و نمی گیرید و اگر
 نمی آید ما را و ذوالفقار خان را پرسیده دانست
 آنک و لوک و خسته شکل بی ادب سوی او میغیر و او را
 می طلب التماسات ای فتیله دیگر است و خلی

بمحبت نذار و بفرزند زاده محبت کو بنویسد که اگر از آزار
 خود هیچ نوشته و علم خاصه غیب نیست اگر چنان
 نور الابصار را بجا آید ^{بسم الله الرحمن الرحیم} و الله اعلم
 ظهور است ^{بسم الله الرحمن الرحیم} و پندار داری چشم نذارید امید
 که دعای خسته دلان مستمند مستجاب شود و صحت کامل
 حاصل نصیب اما خبر کردن نوشتن احوال ضرور بود و
 ادعیه ماثوره که در حصن حصین و بعضی اعمال محبته
 که مشایخ عمل کرده اند مثل خیرات و آب مزجم به نیت
 شفا آشناییدن و دیت کامله که در پندار و مقصد
 و چهل رُویه است بفرموده اودن و آیات شفا که در قرآن
 مجید است شسته آشناییدن و ادویه تجویز حکمای کرام
 و پرمیزان فستق را واقع کردن ضرور است اگر حادث

خانرا بطلبند بفرستیم که بهتر از وی بالفعل نیست چون
 باین حال رفتن بآلوا معلوم سر اول داد و جبینک ازود
 بفرستند و اگر خواهند و القار خانرا بطلبند و اگر
 است و حکم الله ان ذی لا یخلف و ایضا و السلام نوشته
 است که در شمس از بخارا نوشته اند که انانقانی خود را و قدوسی از انقص
 نجایان و تجار که محرم عید الغفور دارند خواهند شد
 آنچه در یاقه شد نیست که خافطو منجوا بد چکاکا بشتر تعهد
 بدرقه پس باید داد و تجاری خواهند که و پس بدستند و
 مقصدی از زبردستی و خواهان خواه مردم و مال
 چهار از دست آنها نمی تواند گرفت اگر بر تعهد
 کلاه پوشان که ضامن بایر خمال مقصد بدستند میتوان پس
 داد که فایده تمامی بر نکاه داشتن چکاکا مرتب نیست
 چه مال باند حال مال آنها از بند بر بدر رفته آنچه مناسب

داند جواب نبوید والا مکر بعرض سازد اینجا با حکم
 دارند و جمیعیت چمیت خن و خاشاک هر بر پشنگ زدند
 و گریختند اینجا کشتنی و بستنی اند خلاف ویه
 سابق فوج در تعاقب نیست سر نهامینار و فکر بر اصل
 باید کرد آنچه بخاطر او برسد نبوید گرفتن و تسامع
 سهیلت که بجای نمیروند نقل این پوشته را پیش
 فرزند زاده غیر بر بفرستند و نبوید که این مقدمه نهیها
 و مخفی نمیشود و عجب که با نوالا که بر رسیده تقصیر زیاده
 ازین نمیباشد و خان بجهت در معتمد پیرض و غرض تغییر
 خدمت معاتب شده و یکی منضبط و دیگر عقوبت
 که قرار شده من بعد در این امور تامل و انی بکار می
 باشد پیش ازین می گفته که کفار با بکار یکسان ترمی اندازند

و درین شک نیست اما نظر بر صحت وقت چشم پوشی
 کرده میشود پنجم که نباشد چشم و خوف از میان میرود
 و می افتد مرایش بمرض رسد نوشته ناظم سجاد پور
 خوان شد جواب با صواب و نوشته مکرر بفرستد مصحوب
 و آنچه کی یار علی و چه که این نوشته آورد و نویسد
 که گفته اند و اسم خلافت یعنی تصورات و دراز کار
 در خاطر بخطرات شیاطین در دل می اندازد و برین نص

عزیر لا اله الا الله و الله اعلم
 خداوند تعالی که بنام او را نام می
 بر خیزد و در این است عاونه از شرف نفس و شیطان
 مانده و در کج راه که گریه و زاری است
 همه وقت و در همه کار و توکل بر کرم کریم سبحانه لازم
 الا الله و الله اعلم همه جای این هجوم کفره نخواهد بود بایست
 مقصود تر از اینست
 خود را با جمیعت بگویم قلعه شینان میرساند فرج

از حضور نیت تعیین شود و برادر سولای پور بر سر تالار
 میرسد و لدی قلعہ دار بکند محاصره و مورچال کفار
 بد مال معلوم ^{که پست را حیدر و دیگر اکیس} ^{و نعم انوکیل} منتخب مکتوبی
 که صدر احمد آباکو بنو اسحق نوشته خوانده باشد چنانچه
 نوشته محمد پیکان قاضی و صدر سند بنویسد و
 برای خلاصی یوان غیره نیت با آنها بنویسد و نور الحق
 سم به برادرزاده خود که صدر است بنویسد و بدست
 قاصدانی که نوشته آورده اند زود بنویسد و
 خبر تعیین نامزاده بجا در باغ نظر موج که باعث تقویت
 آنها باشد بر گزار و بصدر الصد و بنویسد که خرا
 و فیلیان از خسته بنیاد با حمد نکر می آید و مغلخان از اینجا
 بهبادر که میرسد او را با جمعی آوردن خواند با حمد نکر

بفرستند با احتیاط برادر پانزیر بحضور پارسا و زود نقل
 فرمان ذوالفقار خان پیش فرزند زاده بهادر بفرستند
 که چپه کاه روانه پیش شود او را بطلب پنجان برآ
 جرایان او بخرمایند و بدقت پدر بقدر مقدار از
 تجارت آنجا پرسیده بنویسد لطف رفیقی زیاده برین
 خوب نیست بر قول اینها چنانچه سابق اعتماد بود نمایند
 اگر تواند حاکم مستقر را دلاسا کرد و برین روان راه زن
 بکار و چپه طرف که شود گشته شود اسلام است
^{بیتین اسلام آید پیش و در بندی کرده شود} **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** خنک و صلح میان امامین و
 مستطیان از محمد عوض معزول و دیگر مردم واقف و
 کس شریف پرسد و برای پیدا کردن اجناس و جو چپه
 منسوبه صفویان از فرماندهان فرنیس و از محمد عوض آنجه

با و سپرد و بختجان تنها کند بوسید و بگیرد و پادشاه
بفرزند زاده و بهادر بوسید که اگر شمارا در دست بول صفت
واری لوالی است و کیست هر چند بوجه است سهل است اما
برای پیش بندی کفره زود با جین میسرنج و عالم گیر پرتاب
رفت برسات گذشته تسا و ن و بهادر و ن منقضي شده
برای آوردن جن زانه فوجی دیگر در کار نیست شما از
اجین بمعنی بروج فرستاده خزانه بطلید و بهر سید
در حید را با و طرفه صحبتی است میان نایب ناظم و دیوان
بیوتات دیوان منصوب تا یکد کت که زود با جین
برود و خود را با نجا چپه بطور و اند برساند و نظر بر کار
داشته انتظار شد حضور نکشت و زیر یک باید داد
برای سبندی و غیره داده قبض بگیرد که آخر فهمید میشود

در عرضیه من زنده زاده نبوی که فیروز جنگ و
 نصر جنگی که کند و آن نورالابصار من زنده ^{و فیروز جنگی}
 من ^{از عیال} لایجا ^{چهار} پسر از پیاپی پسر پیاپی و به بکیر و
 ولندیز و انگیز و کلاه پوشان مفت زاده زین العنایت
 الله جراح تقنیار من و مفصل معرض سازند طامرائن قوم
 بوم صفت سردار دارند اما بجا کم پرستگار جوع دارند
 لیکن سخن ناشنود و ضبط او نیستند و یوان کل صوبت
 و کهن دایمانت برای صوبه های جزو و یوان تعیین شود
 خوب بخاطر نیم نیست معمول سابق از عمل پیش دایمان
 و مقصد خان عبس رض سازند منجبت عرضیه و واقعه
 پسران خان بجا در خوانده شد ^{که کار خوب}
 شده مسوده فرمان شملک تحسین ^{حسین} آفرین همراهان ^{عنا}

و خلعت و قیل و اضافی منصب و تحریز بر کشتن و بستن
 مهابت بدعاقت و رفقا شکر و بهر پست و مرآت
 منصب بخشی تن به عرض رساند و اضافی مناصب پیک
 که نام آن ها نوشته التماس در ماده آجست کرده از نوشته
 بخیشان معلوم نماید نوشته پسر کاره مالوار سیده
 بود و فیتله از یار علی پسر و فرزند زاده عزیز نور و هم
 صفر بر آمده پست و پنجم از دیر مائی نزد اگدشته بر بنای
 رسیده باشد نایب صوبه جی پشنگ را کرده منوط
 نشد که جایز نیست بجای او خان عالم یادی گیری بهر پست
 و او را پیش خود بطلبد و برای تنبیه کفره خاندن
 تا یکد اکید کند که ضرورت یا صوبه را بگذار و
 عوض بدستور سابق حجت بنیاد را پیکر و از نوشته امجد خان

۵۰
که پسر علی فرستاده ظاهر شد که پسر کم نخت پیش
حکم که انشتن شده پادشاه که کشتنی را چهره گفته شده
که بگذارد قید موبد و گرفتار تن اموال خود لازم
از بخشی تن هم و از نایب میر بخشی تفسار نماید احتمال
تپس بلبل و از بنا ظم دارا الخلافه نیز بنویسد
که اگر که انشته باشد باز گرفته در قلعه ارک مجوس واد
و بی صد و فرمان نکند و بگذارد نوشته که انشته
بدان کجی حبس حکم را بنویسد فرمان بداد و خان
دیرین بابا که صادر شده نقل آن بنویسد چنانچه خان
صوبه دار چچا پور است بکر نامک حیدر آبا و چکار دارد
و اینجا کار بسیار است مگر فوجدار کر نامک چچا پور که است
و لجان باشد بعد از بند و بست خدمت متعلقه

بنا بر قرب برو در فتن بحبید را باد بر تقدیر جمعیت
 خاطر از متعلقه خود بود تا از کرناکت حید را باد و بخت را
 بر نیار و در چطور خواهد رفت موافق تشریف و او بدقت
 از حضور چشور از یار دور و از دیار حبیب مجبور فرستاد
 بدرقه شمار پیش شما فرستادیم سرفراز خان بغیات
 فرزند زاده بهما در شد و با شما میرو و آمدن شما با شما
 اگر ضرورت شاء الله خواهد شد در جهت او که دیا اسلام
 پوری بالفعل شما در حجت بنیاد بوده اما عادل آباد خا
 که میان بر پانچو و فردا پور است خبر دار و سیرکنان
 باشید که فرزند زاده عزیز میا لوامیرود و در فرمان
 سیدی عبد الرحمن بعضی مقدمات الحال بخاطر رسید
 و دول چاکر در ضمن اسرار باید نوشت دیوان و

خوب تعیین باید کرد از زین الدین علیخان هم پسر مدو
اموال هم باید طلب طفت خان ای خدمات کاب
خوبت قیدها و شلتاق و صاحبهای دیوانی بسیار
امور حسابی دیوانی از موقوفه شدن مبلغام برای
محاسبه جاگیر داری و برداشت و تصرف دخل دول
شده باشد طلب طو ما تفصیل اموال متوفی و سلوک
با سربازان و متعینان فرستادن تجویز بیان کم کم مخصوص
نقل فقرات خطی که خان فیروز جنگ بسیادت خان
نوشته با عریضه بفرزند زاده عزیز فرستاده باشد
بر تقدیر صدق این خبر رفتن مالوا و احیان سر و تیغ
برسات عجب و پنهانید مینماید ظاهرا ترسان به حال
بنام مرتضی دست پایی میزند تپنده و بعد از او

خیر اندیشان بدستور سابق بکشد و سه بندی داده شود
 والا بموجب احکامی که رفته عمل نمایند ذوالفقار خاها
 بختیاریان و غیره پند که قافله و خزان و قلیخانه با کمال
 برساند بقدر زند علیجا و نویسد که از واقعه خجسته
 بنیاد ظاهر شد که خلف الصدق آن غرضه خضر
 که اهل ایران میکنند کرده از دستنار شد که این
 بدعت از که آموخته میوید اگشت که ظاهر در از صبحی
 که در کرمانک دارالجماد روی نمود شده بود شاید گفته
 زمان باوان شده باشد اما چون نیل اصل بدعت
 و موافقت جهالت من بعد نشود و بموجب بنای پیش
 نغمه الود کین و عین المود ^{و خدا که این بنای است} ربانی امی در طلب کمال
 یکو اکیش و بنیست ^{و در تبار} مرد و بنای و صل براده در جدائی مرده های برب

بحر و تشنه در خاک شده و نای بر سپهر کج و وار کد ای
 مروه پارس نه زنده عالجاه رفته بگوید که حسب حکم
 بنجد مرتضی آمده اگر صوبه مالوا که اگر کجرات خواشن آن
 داشتند بخوانند و ناب بفرستند و او شود که
 محال قبول عهد ایشان در انصوبه است و لابد مگر می آید
 میشود که منضوب مغرول میگرد و اگر قبول کنند فبا
 و الا آفاق یک طلبیده بگوید که چون کی بیماری در
 سواران شن و مروه خوب از نوکری بر طرف که و ده اند
 اگر صوبه مالور بگیرند خود برونند و ضبط کرده پس آیند تا
 دیوانه نایب که و بفرستند چنبار سوار کمی بحال شتو
 وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ فُتِنُوا بِالْآيَةِ الْآخِرَةِ لَعَلَّكُمْ تَكُونُونَ
 مَعْصِيَةَ اللَّهِ وَالْآيَةِ الْآخِرَةِ شَرِّ النَّاسِ لَا يَرْجُو عَذَابَ اللَّهِ
 بَعْضُ النَّاسِ لَا يَرْجُو عَذَابَ اللَّهِ بَعْضُ النَّاسِ لَا يَرْجُو عَذَابَ اللَّهِ

که برخلاف متوقع جانب داری خوششان هموطنان شام
 این متلار پسریده بود چون یقین نبود بر فردا شاره نصیحت
 نوشته شده بود اما ظاهر اثر نکرد و یا نه میسر بحال
 دیوان بجبار اگر استغناء خدمت بکنند اولیست
 و العاقل بکف الاشارة برای سون پت میر حسینی
 هم خوبست ^{و باقی است} حزن ضایع همانجا است سر کدام تعهد دو
 رسانیدن بحسب احوال مدد دیر و زبقرپی از شام را
 بهادر اینجا پسریده شد که بخشی اول شما کیست گفت
 ملازم عالیجاه همانوقت میگوید که برای بخشی کرمی دوم
 عبد الرحیم خوبست بخشی اول نوکر پدرش و بخشی دوم
 نوکر ما چطور شود و دوم پسر از پدر خود بطلبد عبد
 الرحیم اول و او اگر قبول کند و دوم باشد از سلطان

نظر پسر پد که در حیمه عالیجا به سپرده کلیم بافتند
 میشود و مانند ما خود ندید ایم در حیمه پسر ایشان امروز
 دیده شد اول نبه و از کی کرده و از کی گرفت در کار
 خانه بادشاهی نشین میشد و ساخته میشود و تفتان
 نمود و بعضی سازد خبر سورت زود بکیر و و صورت
 بدید یک کس اینجا قابل اینکار است که محمد عوض عرض
 شود یا منع خان اما نعمت شناس و خدمات حضور بسیار
 دارد اولین ولیست ^{و خداوند است برستی} ^{و خداوند است برستی} ^{و خداوند است برستی}
 نوشته خانیفر و زجک ظاهر شد که او عقب آنها
 در برابر تو ملکانه در گشت و در برسات سر کرد است
 و اخبار نوشته ناظم پچاره مالوا صدقی ندارد و احتیاج
 بفوج دوم نیست بقلعه دارا عظم نکر ملکا نو بنویسد

که درینو لایزال تمام پس صاحب بجا و آبخا طاعت
 که پسید ستاف بیاس و تذویر نوشته از عدالت
 قاضی القضاة آبخا برده بدعوی باطل و راست پدر صاحب
 سجاده پروانه را بحضور بنظر پستد و دعوی او را
 نشود که باطل است اگر مناسب و مصلحت باشد بحال
 که انتشار کفار در مالوانیست بر پانپور پاینده و یابی
 مالوا بکند از مدیاد میان که مانند و و دریای بزمده
 توقف نمایند اختیار و از مدیاد بخواه لوجه الله تعالی
 العظیم و اتشال امر منه الکرم که از نمایهای مایعنی
 که بزرگست از او کثرت و فرمان داری که در میان فرمان خیر و کار بزرگوار است
 سکنان مینه منوره خبر بکیرید و رعایت کند که شمع آنها
 خویشم بود و در قیامت چون ضعف و پنیان و
 اختلاف احوال و اوقات مدیت وقف شده ایم

و در سپهر مانت درینولاد و سده مقدمه از عرض دیوان
 و بخشی دوم و نایب میر بخشی رو شتر شد از پنجمه مقرر
 میشود که احکام مکرر عرض میشده باشد و بصا و میر
 باشد و در این مبنی که امر و محرور و ک میشد قسم
 بسیاری فاضل خان بر آورده و نوشته مکرر
 تاکید شده که احتیاط در ملاوت و تحریر باید کرد
 و دید فردا ^{اگر خواهد خدا تعالی} با اتفاق خان مذکور دید
 و اصلاح محسوس رضا بکند و اگر باید از سر نوشت
 بنویسد اگر فوجداری کرناکت پچا پور و حیدر
 آبا و پچین خان بشود چون میان او و کفایت خان صحبت
 برار نبود بدیگری باید داد و فوجداری و قلعه دار
 امتیاز که به کفایت خان الا فوجداری فقط بانضمام

قمرنگه پوسف خان محیلان مرزور و مغلوبان اسمہ از
 کفار و مسلمین شہر تخت ای کا ذبہ میدند سہرت بل
 نمی توان کرد و ہمہ حال ^{بسم اللہ و نفعہ الکوکل الاسلام}
 بعلو و العی و السلام ما از مردم بہار شیخ مومن
 کہ اپشما و بود میدانیم و ایشان عزت و ند پر
 برادر شیخ مان نام داشت متنا بود و جبیکے میان آن
 اعمام داشتند اینہارا نمیدانیم اشجار شمرہ پوای
 کل کلاب چقد رست میخواستیم فوا کہ باغ را ^{برای شمرہ پوای} ^{و خدا تعالی}
 وقف فقر کنیم اگر میوہ داشتہ باشد والا در کشیم
 باغ شمرہ خریدہ وقف نماییم در عرضہ عالیجاہ برا
 اسپ و مسمند کہ در بند رست نبوی کہ اینجا
 و میکویند پمارست حکم شد کہ از اینجا پیش شما

[illegible]

فلان مثل مشهور اگر صفدر خان که از مالو آب انجا تعیین شد
 خدمتی و کاری با و خواسته شد که در توجیه کرد و معروض
 اشرف در آمد تا منظور شود زمین اطراف خانقاه که در
 دارالخلافه نزدیک روضه خواجه قطب الدین از
 صرف خاص ساخته شده و اقباع شده اگر انجا سرشته
 باشد بعرض رساند والا از انجا با نقشه خانقاه
 و زمین بیاض معه قید مساحت و سمت از مالو آب و بطریق
 همه از توپیر پسند و بنده از خود چه از تو همه نیک آید
 و از بنده همه بد قولیست نه فعلی کوشن بر آواز و
 کار بکار پس از مکرر با و از راه نصیحت و مال اندیشی
 و خستیا باقی برفانی و اشیاء عقبی بر دنیا پرستی
 معیون مفتون نیی سر و سامان امروز و فردا باید تو

و السلام سلام مایشخ نویسد و ایتما و ستمت
 و ستم که قیمت المهر ستمه و ستمه و داد و فرستاید و دست
 اماره بسو بکند عاقبت بسلامت ایمان با و چنانچه خان
 مامور بتعاقب پیعاقبتان نیت بخود در مانده عقب
 اینهارا بناید که اشت تا قیل و اسیر شوند و بامان خود
 نروند بالفعل و دوفوج برای تعاقب مقرر است
 غیر و زجنگ نصر بجنگ این و ستم فقره نیز دخل کند
 بمکان مناسب که اول مقرر کرده بود که این معنیان
 مکس طیفنت نتوانند در ملک قدیم بود و بخرابه های خود
 و قتلگوکن آواره شوند و فوجی همواره در تعاقب اینها باشد
 الحال این اخبار مکروه و و راز کار باید شنید اللهم
 انما برئنا

نه ستم که قیمت المهر ستمه و ستمه و داد و فرستاید و دست
 اماره بسو بکند عاقبت بسلامت ایمان با و چنانچه خان
 مامور بتعاقب پیعاقبتان نیت بخود در مانده عقب
 اینهارا بناید که اشت تا قیل و اسیر شوند و بامان خود
 نروند بالفعل و دوفوج برای تعاقب مقرر است
 غیر و زجنگ نصر بجنگ این و ستم فقره نیز دخل کند
 بمکان مناسب که اول مقرر کرده بود که این معنیان
 مکس طیفنت نتوانند در ملک قدیم بود و بخرابه های خود
 و قتلگوکن آواره شوند و فوجی همواره در تعاقب اینها باشد
 الحال این اخبار مکروه و و راز کار باید شنید اللهم
 انما برئنا

قدس سره الشریف نوشته می شود برای تهیه خود روز
گفته که شما با درویشان ملاقات نموده باشید
گفتم که حواشی داد و دادمند آن مترجمان اگر با درویشان
و فقره ساعتی ملاقات بکنیم حال ما چه باشد گفتند که من
برای این میگویم که درویشان این ما را تبعیت
و پیروی نمیکنند و سلف نمانده خواهید داشت که آنها
هم چنین خواهند بود و این بنیت که اتفاقا سلف
چنین کرده شود فرزندان عزیز که مراجع دانند و قضا
شناسان برای واقعه نگاران التماس اضافه نمیکند آنچه
از نوشته اول و طایفه پر شد بودن آنجا خوبست
بهتر از وی باید فرستاد. نقل فقراتی که ناظم کرده
بعده زاده خود نوشته برای فرستادن پیش

فرزند عالیجاه و ولد ایشان پیش او فرستاده شده
بناظم و بشا نهاده تا کید نبوی در الحال پوسواس
خناس و واسمهای کناس خزان و فیلخانه بفرستند
فرمان خاننیر و زجنگ نیز بهمین مضمون باید نوشت الا
بجای غایت الله خان اسپم صدر الصدور و
سیا و تخان باشد و نقل اکنه فرد و خل متعلقه اوست
و از آمدن بنمای کشتنی و بستنی نیز باید نوشت مرا
منصب محمد معزالدین آنچه در نیولا برای لکھی چکل میشود
نوشته بفرستد تا اضافه دوپنار سوار و واسبه
داود شود و به پسران خود از جانب خج و بد پدیا و ام
بانعام بکلان یعنی پسر معزالدین پسران او خواهیم
داود میوان در محال صر فخاص مانده و اکها در شش

می اندازند و از ملاحظه نام صرف خاص شکی دم نمیزند
حافظ از همه خوب و من غافل از همه بد است و الله صرف
خاص را میگذاریم و آنچه داریم تا آخر عمر بان میکند را نیم
با که وفا کرد که با ما بگفتند ما مواضع پر کنایه که
داخل صرف خاص شده و زو افشاری نصیب شده و خل
پر کنایه نماید کمی منصب سر مخان حافظ غیر و مسعود
و جاگیر تغیر نشن در دکن معتمد خان تغیر نمود با مان الله
یا دیگر ارباب طلب بدی تغیر جاگیر تغیر یک نمیشود
چه بویسم و چه بگویم خجالت و انفعال این نام پیدا
کشیده و نا نوشتن اسم بر پهل اسم اولی و نشب
من یک و موصوف که نوشته ام نام نوشته ام یا رخ نم
در کار نیست اگر برای او بجهانه نوشته اند علم و جویی

نقش

و گفتی برای اخذ و بصر مندان بدست خیر الله
و گفتی که مثل شیطان بعین بحری مجری الدست در آمده
کارش میسر بد جته غرض شوم و نفس شوم خود یار علی مرد
خوب غنیمت است خود اقرار کرده و بر طرف کرده
زبان مبارک علیه حضرت شنیده ام میسر موند که تو
در مل بدست برای اینکه رجوع پهلوانان اینها باشد ضوابط
قرار داده فی الذکر لا یفعل من النار چون سر زندگاه
بخشیده می آید و بزیارت رابعه الله و رانی خوا
رفت و در آنجا نه متولی و نه خوجه که آداب آنجا بدانند
و نه آنجا کسی که توان سر تا کو بصر حال چون بدست
خان میر سامان همشیره کلان ایشانست و محل کلان
فی الحکله آشنای کل است همراه امان الله خان که فی الحکانه

بخشیه بسیار میسر و برود و با ایشان باید آنچه باید
با و گفته خواهد شد از خان بهادر استفسار نماید که
فیلخانه شیکه روانه میشود ایشان چهار دهم بر بانیو
رسیده دوسه مقام کرده و اواسط شهر حال نجسته
بنیاد شاید برپند دوسه مقامی آنجا نیز خواهند کرد
درایت الله خان میزراپک اگر توانند با جستم الله
خان که بفتح آبا میروند و برونند و الا بعد از اخراج
تنه کهنه برونند و دستک خان عالم بابر در آن جدا
نوشته بفرستد اما در کارها اتفاق باید کرد و خلاف آن
نباید کرد و جاگیر متوفی خود داده باشد توجه منصوب
و متوفی بفرستد مگر گفته شد که پایانی ناممکن است
در پیش جانمی نان باشد که حسب رابی ملک و دزدی

امثال پاسبانی میشود بخزانة امره پیش نمی آید آن معتد
 خود مومن و معتبر است پندستانم خصوصاً صلوات
 شاید خاین باشد اما برخواه پاسبانی و جاگیر زیر
 مردم و احوال محرران معلوم و ضبط لازم علیحضرت
 فردوس منزلت رو بروی خود و تنخواه میکروند
 بل تا آخر قیمت اموال حقت در شده که با و داده شود
 از روی فقر عرض کنند خزانة و فیل خانة با محرمان
 پسر مخلص خانم حرم در ماه محرم بسیار و اگر خزانة روانه شده
 سرافراز خان و مغل خان و دیگران و انتظار بخشند
 آفرین فراوان میرتش ابا سمرقانش و سلیمانخان
 و غیره که میکانرا در پای قلعه گذاشته تپه و بنای بد
 و رفیقانش بروند قلعه دار از مردم آنجا تجویز نمایند

یا نبویسد که نصر پشیمند و الفکار خان نبوی که از
الدین علیخان که مامور بکشتن قلعه را جماعتی که از
تصرف بند های بادشاهی برآمده و بر بالای کلمات
ملکوکنت التماس کو مک نموده چون نهمه و نهمه
محاصره کند آن دار و متعینان همه رسیده
تکلیف کو مک باو نمی توان کرد از حضور باقر خان با جمعی
متعین شده اما از کوکیان و که سلیمان خان و غیره با
جمعی را با او اگر نصر پشیمند اولیست نام نویسی جمعی که با
فرزند زاده عزیز تعیین می شوند نوشته به بخشی تن به
که دستک با سزا و لان که زبرد داران نبوی و متعین
نمایند و میزان کل به عرض ساند و تا یکد یکد و اند و سوه
عرصه در جواب ایشان بنفرزند عالیجاه و خلف الصدق

ایشان بنهر پسته اگر خوب فهمیده نقل خواهند نمود و السلام
 بنجای عالم بنویسد که تنه کمان و دگر فوج دیگر هم باید
 فرستاد و صد رالصد و ر را با فوجی از یک طرف دیگر بنه پسته
 بپسندار بخت بنویسد که چون منعم خان وکیل همین روز حلا
 دیوان شن و تسواری کابل یافت بتقریب صایا با و
 باب غفلت نمودن از اراده پنهان باطله اگر بهتر
 حَسْبُكَ اللَّهُ تَعَالَى وَالْآخِرَةُ كَمَا فِي الْفَرَادِ نَزْدِيكَ قَدْ هَارَ رَحِلُ
 زین که در دنیا و آخرت
 اقامت انداخته بکجه والی انجایانی میرود و منتظر
 و مقرر صد است که اگر بجاوشت و قضایانی که بر تبری
 امری رود و ایشان از کابل حرکت بکنند و با مد
 واعانت ایرانی غول سیامانی بکابل میقتان و وی نیاید

مَثَلُ الَّذِينَ يُبَدِّلُونَ الْكَلِمَٰتَ مَوَٰظِعَ ۖ وَلَٰكِن لَّا يَخْلِفُونَ غَدْرَهُمْ ۖ ذَٰلِكُمْ سِوَا نَبَاٍۭ مُّؤْتَمَرٍۭ ۚ
 مَثَلُ الَّذِينَ يُبَدِّلُونَ الْكَلِمَٰتَ مَوَٰظِعَ ۚ وَلَٰكِن لَّا يَخْلِفُونَ غَدْرَهُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ سِوَا نَبَاٍۭ مُّؤْتَمَرٍۭ ۚ

بانقر زنده بجا و زیر که با والد ماجد علیجاه خواهند بود
 بطریق وصیت گفته میشود که تا ممکن اصلاح ذات البین
 و از مخالفت و منازعت باز خواهند داشت که در
 اقامه اقامت است و نسکامه غریب عجمی میان خواهد
 آمد جسم بر خلاق بکشد که اُمّه مرحومه پامیال می شود
 وَأَعْلَمُ لِلشَّيْءِ الْآخِرِ خَيْرٌ وَأَنَّهُ أَشَدُّ
 وَنَافِعٌ لِلشَّيْءِ الْآخِرِ خَيْرٌ وَأَنَّهُ أَشَدُّ
 الْآيَةِ شَفَعَهُ عَرَضِيهِ عَلِيَّاهُ فَرَسْتَادَهُ شَدَّ مَالُوَابَهُ
 ایشان تعلق دارد و پسنی میرود و اگر ضرورت شود چون
 خاندیس مولد و خوش هوا از مالوست بمنازدیک
 و مشتاق و ایام فراق قریب سیده و ناظمی صنوبر
 مناسبی ندارد و عوض آن نجیبه بنیاد بکشد برای
 کجرات زور طلب است ناظم خوب باید چه سست

ناظم کشمیر با پیشش خواند بجز دولا سور مهین از خلافت
 و نائب منعم خان مراتب و تنخواه نظام سابق کجرات و جمیر
 بفرستند و اگر شقی بهتر ازین بخاطر او برسد بنویسد
 اعلم بالصواب الى الله المرجع والمآب و السلام فرامین
 و اما ترتیب برپستی و سستی و استجابت و ناکثت و سلامتی از انتقام
 منصوب مغرول قلعه دار پستقر انخلا فدر روانه کرد
 بیار علی داده یا کر زبرد دار خواهد برد و بضیاء الله خان
 بنویسد که بجز دور ساینده رسید بفرستد برای
 اشام قلاع دعوی بحساب پی ثبوت که نیافتم ایم مکرر
 نمی توان ادعا کند بدار و غمه و نایب و باید کرد برای
 کلبر که قلعه دار باید فرستاد و دیوان فوج فرزند را
 غریب نهر میر احمد خانست او خود بکابل میرود پس
 امانت را بکند تا در برهان پور اند تارنج روانه شدن ناظم

از شکر بنی خند مست سزاوی باید ضیاء الله خان
خوب و دانا رسیدن یوان منصوب بهمه او باشد
حقیقه اموال محسن خان و مطالبه آنچه بضبط سرکار درآمده
از نفقه و جنس از روی قریه یوانی و خانسانانی بعض
رساند و از قاضی حیدر پرسد استغاثه مردم بدار
بعض پشیده همین شب بفرزند زاوه غریز نویسد
که چهر شما تغیر کرده دیدن نوشتید بجز و وصول این عریضه
یاسین خان را اگر در انجا باشد بجای او بفرستند و
مغزول امین خود عوض نکا بدارند خطی حسب حکم
بنحانم طورین نوشته مصحوب عظیم الله صحت یابول
که پیش ایشان میرود بد اچو که بفرستد که یاسین خان را
اگر در خجسته بنیام و تیا لاری باشد سزاوی کرده

۶۲
کرده بند را رزوانه نماید و معزول اسپش شامزده
برساند و بکاریکه مأمور است از سر اولی بدرقه برای
آوردن جنزانه بسرونج پیر و از چهار فیل دیگر جدا
شده پیش انعمتد میفرستیم و منصب دار نوکر عالیجاه
انار بحضور آوردند همراه پسر خود بدید که بر فوئد شایسته
بدانند مشدست صدر الصدور کیت و حالش است
غایت الله خان بوزیر خان انیمقدمه را بنویسد
که چرچین غفلتی شده تلافی آن بوجه اسپن باید کرد
و فی الله رحمت الله خانم این باجر را نوشته بهر
مخدوم است و در حکم خدمت
و بحضور بیاورد و بعضی سازند بناظم دار الحکومه
بنویسد که میان امجد خان و فوجدار نواح صحبت برار
نیت اگر صلاح ممکن باشد بکند والا بنویسد که فوجدار

هم مجتهد و خاندان کور اگر از عجز و ناتوانی برآمد کرد
 شود و مغرور و بجزو سپاید و الا ویکری مقدر کرد
 این نوشته را بعارف قل بدید که بدست قاصدان اگر
 باشد بفرستد زود میروند و الا یار علی باب و درش
 هم تبدیل خدمات بشود قسمی است که میان اودان
 موافقت نیست و دست خدمت روی داده و از کار
 طلبی مردم بکار هیچ نمیتوان نوشت اللهم صل
^{و علی خاندان سید}
^{است محمد را رحمت خاصه خدا بر وی و بر این شیعه و بر اسلام}
 و میشود که بروم غیر آشنا و ما از موده خدمات
 نباید فرمود بخشگیری بکالا که بخشی مستغنی است
 و آفرین و که پیش از تعمیر است عفا نموده و اروغ
 خزانة عوض جاکیر مرد حبیب را با وی نوآمده و اما

اعظم خان کو کہ شدہ قابل رکاب خدمات نیت فیض
 بادار و غم معزول کچری غنامانی و برای کتره پارچه
 هم دار و غم باید پسر خرد قاضی عیبدانید و دیگر
 چند نام نوشته بفرستد بجز دکن شتن و سرزند
 از دریائی برهانپور رفت تا نزد این جانب از بزرگان
 تا بخت بنیاد خبردار باشد با بخت پنا و جمعی را میفرستد
 مطلبان پسر افراز خان جمعی از توپخانه و عنبر
 بخت بنیاد بفرستد بفرستی حیاتی و صحتی و
 ایضا با ما شخان بنویسد که بخت بنیاد و زرقه مارید
 سرفراز خان آنجا باشد و خبردار و موشی را از اطراف
 باشد آنجا و الله اعلم محمدیان صراف عونیان
 میشود و لک تقدیر العزیز العظیم اگر قابلیت یاسپ

کری وضع نوکری از مذبح ضرر پائید والا از اوقات
چنانچه تا حال میان یکدیگر در شش تن بدید اگر نه خوف
سعایت و نمانی بودی نقلش پیش فرزند زاده بجهت او
میفرستادیم بعیت خود مشغول بودن بهتر اما حیف
که وقت پیجویی گذشت سپردن آنها بدون عرض
وصاد خاص حکم بخیشان غیره رساند که بر ضبط اوقات
خود اعتماد نیست نقدی محمد شجاع سپرد و آنکه
خواجه عشرت بی عرض ثانی شده یا مرا یاد نیست
واقعه آنجا پست و نهم شهر سطور و تحریر سان ۱۶ در اول
آزاد نوشته شده آنچه درینو لا نوشته شده هم زود نویسد
و جواب آن اگر فرستاده خیر و الا محلی که قبل از
اطلاع بر آزار چنین حکم شده بود بخانها و هم نم نویسد

که درینولا از آزار من نه زنده زاده و فرستادن چپک
 بمالوا و رفتن خان عالم بجاگیر و ماندن مردم کم پیش
 ایشان بعرض سید حکم شد که چون ماندن حجت
 بنیاد فائده ظاهر نیست سرکاه بطلبند سرافراز خان
 که از عقب مغلیان فتنه در حجت پیا دگداشته
 خود پیش ایشان برو و یقین که ولایت را باد و آب
 و محرمان روانه کرده باشد باید که چند نفر رسانند
 برو و مغلیان و آب راز و بحضور بیاوردن خان
 مذکور و ولایت هم نبوید و بسرافراز خان نیند
 قلمی نماید ایضا بمغل خان نبوید اگر کوک بطلبند
 بدستور سابق از حضور بنظر پستیم نه بابا احمد مکر میروم
 و نه شمار باید آمد بذلک یقتضی الامر بذلک یقتضی الامر بذلک یقتضی الامر

مذکور بکنند یا خود پیکرند ^{بپیکرند} ^{و الله تعالی و ایل آبان}
 بهبادر که میر ویم پس از کر قلاع رفته و سرانجام
 انطرف با حمد مکر ^{و الله تعالی و ایل آبان} ^{و الله تعالی و ایل آبان}
 زاده و فیروز جنگ و او کاری که نوشته بکنند چنانچه
 فرمان صادر شد خان بخت در حمید و میر آتش بجهت
 کار مسطور دزدان کاند کشت کهارت باه کاری سر و سر
 آنچه میگویند افواسی و شنیده میگویند بهزار زراغ یک
 کلوخ کافی است اما سر داران لشکر اسلام را باید و لهن
 کار شد تعیین حد و دو مک یک یک بخت اگر بفعل
 ساید حد و معلوم خاندیس فرزند زاده و غیره
 و ملکانه فیروز جنگ خسته بنیاد نصر جنگ نقل
 نشان عالیجا را بفروستند و خبر تحقیق کهار که از نزد

گذشته اند مگر بنویسد و خود تا سر فوج بروند و فیلخان
 که از بنگال آمده با قافله که جمع شده باشد با چنان بصر
 و تن پیه بلخ کفره فخره را بکنند و الا بجای خود پیایند
 و فوج تعاقب خوبست اما اگر از قوه بغیر سیاید
 خافیه و زجنگ و نصر تحکیم و در خسته نباید و آن
 فرزند زاده در بر پانور که این طرف قلعه نامی که محاصره
 باید کرد و بفضل او پیکار نماید و جواب خوب اندیشید
 بنویسد از تقریر فرزند عالیجاه ظاهر شد که میان
 درگاه و اجیت جعلی کمال عدالت و است بفرزند زاده بهما
 بنویسد که استخوان شکنی رسمی معتبر در کابل است
 اینجا هم میتوان کرد و با بیکان اینکه شجاعتر و محرم که
 بواسطه او اسما له در کاشده بایجاد منصب نمائیده

انماض کردیم اما از هر طرف که شود گشته بود
 اسلام است و استماله و اضافه در کابدون محال
 در تنخواه اضافه و انعام میشود و بملزمیت می آید و
 اسلام در تقسیم تجویزات هر چند بجا باشد اما بنظر
 و پجاست خاصه صوبجات دکن و بنگالاست برای
 بعد مسافت از دار الخلافه و پسری بعد از آن وقت
 نیست و عرضه دشت التماس باید کرد و سر زندان
 اگر چنین تجویزات نکرده اند و میکنند من بعد احترام
 کند یکصدی منظور بخیشان هم نبوید که یا دشت
 اینچنین اضافه بلا شرط نکنند ایضا بنویسد که
 صوبه مالو اعوض حجتیه بنیاد عطا شد بجای این صوبه
 رعایت شن بود که برای آنجا باید پنج هزار سوار

بشود اضافه والد ماجد عالیجاه نه برای ضبط ضوابط بود
 چه پیش مضبان محتاج باین اضافات و حد متنی میباشد
 و فوج با کوشایی همراه است نوشته خان وحی نیست و بجز
 قول بدون تحقیق نمی توان تعیین کرد که بند و بست از
 دست میرود و ضبط و رابط اعمال مقتضایان ایشان
 ظاهر من است و این من لایس و سیام ده بلا زنده بلا بدو
 الفکار خان بگوید که چون گرفتار الکس کبیر اسم بود
 تمام سمت مصروف همین کار شد ^{بر سپاس مرقد ارا} که صورت
 یافت اما خرجی که بهمه جته درین سفر خیر اثر شده
 و میشود مدار بر خزانة سند و ستان است و مبلغهای
 طلب طلبداران شده و میشود و در کرناکت و فیما
 قدیم غطیم سپار شینده شده زمیدار تجا و زمعلک

ز میدان اصل نیت و سپهر سامو بهوسله پدر سیوا جی ستمی
 ملکش ظالم چندان است حکام ندارد و حاصل ملکش هم
 بکشته سیدی معود خان متوشه زیاده برمشا داشته
 لک هونست چهره تصرف او باشد حقیقت آن ملک و
 تدبیر و نیت تراغ که ناست که داود خان باشد نعمت
 و خوش آن کار دار و چهره غافل و اغماض کرده شود
 مفصل نویسد مرسته های پی سر و پای بی سر و دار
 تائی دست پا خوانند زو و العاقبه للمؤمنین الاسلام
 و حق بر تمام برای بر سر کاران است
 بعلو و لا یعلی بذو الفقار خان نویسد که خزانة بحر
 مدیست که بر باپنور آمده فرزند زاده روانه نجسه بنیاد
 کرده بود بسبب زار و روانه شدن بالوا از راه
 بر کرده اند بر باپنور و نیت و بهر طریق که داند و تواند

با حمد نکر برساند که ما از نجای طلبیم اما تاجان بحضور خواهد
 آورد و با و هم نبوید که منظور را از خان بجا و گرفته
 یا بحضور یا با حمد نکر برساند که خانسانان کجا رختها و
 مردم زیاده محل را میبرد خواهد آورد و مقدمه سوت
 که ملتویت خبری از آنجا آمده یانه حاجیان خلاص شده
 اند یانه از وکیل نجای تاجان پرسد اگر چه وقت
 اما اگر اطلاع دهد بهتر باشد میخواستیم که مردم زیاده
 محل و کار خانات مملکت که احمال و اطفال بچایند
 بخت بنیاد و بفرستیم و آن خان بهادر بدرقه فرستاد
 بطلبه اما چون او روانه برهان پورست میسر نیست
 بعد از آمدن بخت بنیاد و مرگ حکم و بار بردار
 برسد بدرقه فرستاده از احمد نکر بخت بنیاد برساند